

نیچه در برابر واگنر

مترجم

فانوس بهادر وند

تهران، ۱۳۸۹

سرشناسه	نیچه، فردریش ویلهلم، ۱۸۴۴-۱۹۰۰ م.
عنوان و نام پدیدآور	Nietzsche, Friedrich Wilhelm نیچه در برابر واگنر / فردریک نیچه؛ مترجم فانوس بهادروند؛ به کوشش منیرالسادات آخوندزاده
مشخصات نشر	تهران: انتشارات عمران، چاپ سوم ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری	۱۳۴ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۱۵۵-۰۶-۸ ریال ۲۵۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	
یادداشت	I. The case of Wagner. II. Nietzsche contra Wagner. III. Selected aphorisms, IV. We philologists, 1924
موضوع	واگنر، ریشارد، ۱۸۱۳-۱۸۸۳ م.
موضوع	Wagner, Richard
موضوع	فلسفه آلمانی
شناسه افزوده	فانوس بهادروند، مترجم
شناسه افزوده	آخوندزاده، منیر
رده بندی کنگره	الف ۲۱۳۸۸ ف. ۳۳۱۲ B
رده بندی دیویی	۱۹۳
شماره کتابشناسی ملی	۱۸۳۲۵۴۴



انتشارات عمران

تهران: خیابان فلسطین، بعد از چهارراه بزرگمهر، بن بست نجم، شماره ۲، واحد ۷
تلفن: ۶۶۴۹۵۷۵۸-۶۶۹۷۳۶۲۵

نیچه در برابر واگنر

نویسنده: فردریک نیچه

مترجم و ویراستار: فانوس بهادروند

به کوشش: منیرالسادات آخوندزاده

طراح جلد: ترانه شعبانی

چاپ سوم: ۱۳۸۹

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۵۵-۰۶-۸

مشاور و طراح در توزیع نشریات نوین

حمید رضا علایی فلاحتی ۰۹۱۲۳۰۴۰۱۶۳

فهرست مطالب

۱۱.....	پیش درآمد.....
۱۵.....	پیش گفتار مترجم.....
۱۷.....	پیش گفتار مترجم انگلیسی.....
۲۳.....	پیش گفتاری بر چاپ سوم.....
۳۵.....	۱. درباره‌ی واگنر.....
۳۵.....	پیش گفتار نیچه.....
۷۲.....	پیوست نخست.....
۷۸.....	پیوست دوم.....
۸۳.....	سخن آخر.....
۸۷.....	۲. نیچه در برابر واگنر.....
۸۷.....	پیش گفتار.....
۸۹.....	چه چیز را در واگنر می‌ستایم.....
۹۰.....	در چه زمینه‌ای به او برخورد کرده‌ام.....

- ۹۳ واگنر به مثابه‌ی یک خطر
 ۹۵ موسیقی بدون آینده
 ۹۶ ما ضد یکدیگریم
 ۹۹ خانه‌ی واگنر کجاست
 ۱۰۲ واگنر پیام‌آور پرهیزگاری
 ۱۰۵ چگونه از واگنر رهایی یافتیم
 ۱۰۷ روان‌شناس سخن می‌گوید
 ۱۱۱ پیوست
 ۱۱۵ ۳. برگزیده‌ای از اندرزهای نیچه
 ۱۲۳ ژرمن پرستی واگنر
 ۱۲۷ تناقض و انکار در نمایش موسیقایی
 ۱۳۴ تأثیر واگنر

خوشبختی من:

من آن گاه که از جستجو خسته شدم،
یافتن را فرا گرفتم.

نیچه

تقدیم به نور چشمانم امیرحسین و یاسمن

پیش درآمد

ژرفنای فرزاندگی نیچه همانند ژرفنای زندگی او ناپیمودنی است و می گوید:
زندگانی و فرزاندگی هر دو مانند زنانه: دگرگون شونده، خودرای و
جذاب و وسوسه گر ولی با این همه زندگانی برتر می نماید:
«مشتاق فرزاندگیم... زیرا زندگانی را به یاد من می آورد.»
من نیز با گوش جان سپردن به زمزمه ی فرزاندگی او که گفت:
«آنچه مرا به ارتفاعات می کشانید، نیاز دسترسی به سرچشمه ی بکر و پاک
و زلال هستی بوده راهی شدم. هرگز نخواهم توانست میزان سرسپردگی
خود را که در طی این سال ها سایه به سایه او را تعقیب می کردم فراموش
کنم چون درواقع جدی ترین و پرشورترین لحظه های زندگی مرا
دربرمی گیرد.
او گفت:

در صورتی انسان دارای مفهوم و ارزش است که سنگی از یک بنای

عظیم باشد. و بنابراین لازم است قبل از هرچیز محکم باشد، به استحکام «سنگ» باشد...

نیچه در سال‌های قبل از فروپاشی خود در نظر داشت که کتابی تحت عنوان «سودای یکرنگی» بنویسد و اولین قطعه‌ای که برای موسیقی تنظیم کرد را «تأملات مانفرد» نام نهاد که در سنین نوجوانی آن را سرود. از همان زمانی که خود را شناخت سخت یکرنگ و صمیمی بود و در آنچه براو می‌گذشت غور و تأمل می‌کرد.

آنچه در نوشته‌های او به چشم می‌خورد در واقع خود زندگی‌نامه‌ی اوست، چون قبل از هرچیز او یک «خودکاو» بود و به قول خود می‌خواست مفاک هستی خود و جهان خود را با هرچه عمیق‌تر کاویدن روشن نماید. زیرا می‌خواست همچون شعله‌ای همه‌جا را روشن نموده و در اعماق تیرگی‌ها نفوذ کند.

به هر آنچه در تیررس احساس پاکش بود نزدیک می‌شد و دل می‌بست تا شاید همزادی برای خود بیابد و در جایی که گفت «تنهایی هفت لایه» دارد. شاید کسی بتواند لااقل به چند لایه‌ی آن برسد و بقیه راه را با او ادامه دهد. لیکن متأسفانه مثل همه‌ی واگرایان فلسفی به نقطه‌ای رسید که اعلام کرد:

قطع هر نوع وابستگی، چون من خود «وابسته‌ترین روان‌ها را دارم». و بدین ترتیب به اولین لایه‌ی محاسبه‌ناپذیر تنهایی خود بازگشت.

در رابطه با کتاب حاضر همان گونه که در کتاب درباره‌ی واگنر توضیح داده شده و زیباترین و آخرین اثر نیچه است شما خوانندگان و علاقمندان به میزان این وابستگی و قطع کامل آن به‌طور کامل پی می‌برید که او تا چه حد در مورد واگنر موسیقیدان بزرگ آلمان به باور قلبی رسیده بود و

چگونه پس از پی بردن به محدودیت‌های بارز شخصیت‌اش از او روی گردانید و وقتی می‌گوید:

در آسمان دوستی ما هرگز ابری ظاهر نشد نشان‌دهنده‌ی عشق عمیق و در نتیجه خشم و نفرت عمیق او پس از دل‌کندن از اوست که خود صورت تغییر یافته‌ی عشق است درست با همان ژرفا...

نیچه در این کتاب که در مدت خیلی کوتاه آن را نوشته به این نکته می‌پردازد که جایگاه اصیل و منحصر به فرد هنر و تجلی آن در منصفه‌های ظهور خود نباید به خاطر مصالحی با یکدیگر تعویض گردد. نیچه در این کتاب می‌گوید: کار بازیگر آن است که آن‌چه را واقعی نیست عین واقعیت بنمایاند. و درجایی می‌گوید: بازی زیاد است - بازیگر نیز زیاد است - ولی آن‌چه در این میان کم است محتوای بازی است.

او برای بازیگری هم جایگاه والایی همچون هنرهای دیگر قائل است لیکن محتوای بازی را ارج می‌نهد و از بازیگر انتظار دارد که هرگونه نقشی را ایفا نکند مگر آن‌که ارزش والانی را در جهت باروری بیشتر عرضه کند. نیچه به موسیقی عشق می‌ورزید و تا آخرین لحظه‌ی حیات با موسیقی زندگی می‌کرد و در روزهای سخت بیماری جانفرسایش دوستی که به دیدن او رفته می‌نویسد:

نیچه را دیدم درحالی‌که به سختی درد می‌کشید و بسیار غمگین بود آهنگ «قایقرانان ونیزی» را با خود زمزمه می‌کرد. نیچه عقیده دارد: «شبم زمانی بر روی گل می‌نشیند که شب آرام‌ترین ساعات خود را طی می‌کند» و باور داشت که موسیقی ناب برای آن‌که تاثیر کند باید به دور از آمیختن آن به ریا و هیجان‌های زائد و حالت‌های نمایشی و هیستریک باشد در غیر این صورت صرفاً رنگ تزویر و خودنمایی به خود می‌گیرد مگر آن‌که

شنونده خود نیز در همان مایه باشد که قانع شود به آنچه می‌شنود و آثار زوال در آن می‌بیند و سخت معترض است. زیرا در طی سال‌ها مطالعه و تحقیق در زندگی و آثار او به یقین دریافتم که او یک هستی‌شناس و در نهایت هستی‌درمانگر است و ماهیت هستی را که خود نیز قسمتی از آن است ارج می‌نهد و تمام تلاش بی‌وقفه‌اش حتی در اوج بیماری اعتلابخشیدن به آن است.

او در قطعه‌ی (اخلاق ستارگان) درواقع زندگی و سرنوشت محتوم خود را بیان کرده است.

ای ستاره! تو در سرنوشت مدار خود اسیری!

چه نسبت است تو را با ظلمات!؟

آرام بچرخ و بگذار زمان بگذرد.

تو را با بدبختی زمان کاری نیست!

تو تا دورترین جهان نورافشانی می‌کنی!

ترحم نسبت به تو گناه است.

تو فقط از یک قانون پیروی می‌کنی:

«خالص و پاک باشی!»

و من به جرأت می‌گویم که او در آسمان ادبیات جهان یک ستاره بود و

تا جهان به قوت خود باقیست او نیز هم‌چنان خواهد درخشید...

از سحابی استرآبادی:

روزی که عیان شود خداوند جهان لطفش به کهان باشد و فهرش به مهان

خورشید جهان فروز چون برتابد ذره شود آشکار و سیاره نهان

منیرالسادات آخوندزاده

شهریور ۱۳۸۸

پیش‌گفتار مترجم

«آنچه نیکوست آسان، و هر چیز خدایی است گامش آرام است»
نخستین گام زیبایی‌شناسی از نظر نیچه، نهفته در سطر شیوای بالاست.
یکی از جذاب‌ترین کتاب‌هایی که تاکنون در زمینه‌ی هنر و ادبیات با نگاهی
موشکاف و ظریف به موسیقی و تاتر خوانده‌ام، کتاب پیش‌رو «نیچه در
برابر واگنره است که روانکاوی شخصیت برجسته‌ای چون واگنر از نگاه
فیلسوفی همانند نیچه است. رویکرد اجتماعی اثر به اندازه‌ای دقیق و ظریف
است که در جایگاه مترجم کتاب حیرتم از این همه درک و شعور گفتنی
نیست! صادقانه بگویم، با برگردان این اثر شگفت، نه تنها واگنر که نیچه را
نیز بازشناختم!

کتابی در خور خوانشی بیش از یک بار برای علاقه‌مندان به هنر،
موسیقی، ادبیات و روان‌شناسی، و دیدن انسانی با نگاهی متفاوت، روشن،
بی‌ریا و عمیق. نیچه درست و نادرست را نه در سود من، که در آینه‌ی
سلامت عمیق یعنی بدون ریاکاری و فریب می‌شناسد - پس، از نظر او
درست و نادرست در هنگام کنش معنا می‌یابند. دیگر نکته‌ی ظریف و در
خور تعمق که برای من جذابیت داشت، این آموزش که بزرگ‌نمایی،

بت‌سازی و بت‌پرستی که در نفسِ خویش ایده‌آلیستی است، چه در چهره‌ای انسانی و چه در نگاهِ فلسفی و اجتماعی‌اش عادلانه نیست، زیرا پاسخ ناگزیر آن شکست و درهم فروپاشی است.

در پی گفت و گویی با خانم منیرالسادات آخوندزاده که به همین سبب شروع شد و ایده‌ی برگردان کتاب به فارسی از سوی ایشان، کوشیدم در روان‌ترین بیان ممکن به اصل کتاب و زبانِ نیچه نزدیک شوم. ترجمه‌ی انگلیسی کتاب بسیار شیوا، روان و نزدیک به زبانِ نیچه است. با توجه به زبان سهل و ممتنع و طنزِ خفته در لابه‌لای سطرهای کتاب، امیدوارم که خواننده‌ی خوش ذوق در دریافت عمیقِ کتاب با ابهام رو به رو نگردد.

در پایان، از کوشش آقای محمد غفوری در چاپ آثار ارزشمند و همکاری ایشان، قدرشناسی نموده، و از خانم آخوندزاده که با اعتماد، برگردان اثری مهم از نیچه را به نویسنده‌ی این گفتار سپرده‌اند، سپاس گزارم.

فانوس بهادروند

۱۳۸۸/۵/۳۰

پیش‌گفتار مترجم انگلیسی

نیچه پیش‌نویس ناتمام «درباره‌ی واگنر» را در ماه می در سال ۱۸۸۸ در تورین نگاشت؛ در پایان ماه جون در همان سال در سلس ماریا آن را به پایان رساند، و در پاییز همان سال منتشر شد.

«نیچه در برابر واگنر» در نیمه‌ی دسامبر ۱۸۸۸ نوشته شد؛ اگرچه تا پیش از سال نو بازنویسی و ویرایش شد، اما به علت فروپاشی تمام‌عیار نیچه در نخستین روزهای ۱۸۸۹، منتشر نگردید.

هنگام خواندن این دو مقاله، به دلیل لحن بسیار تلخ و سخت امکان فریفتن ما بسیار است تا بپذیریم که تمام داستان پوششی بر آتش نهان است، - تنها جروبحثی زیباشناسانه و کور پوششی بر دشمنی و خصومت عمیق تغییرناپذیر که ناگزیر از کینه توزی و تلافی است. با وجود همه آنچه رفت، بسیاری از مردم، بر این باورند که، این دو اثر کوتاه در دست ما، چون حقایقی روشن و واقعی‌اند که برای هر کسی دست‌یافتنی نیست، چون شایعه و سروصدا بسیار ساده‌تر از حقیقت و درستی پذیرفته می‌شود. این ایراد که این دو دست‌نوشته از روی خصومت شخصی و یا حتا رشک نیچه از موفقیت واگنر دیکته شده‌اند، به نظر تا حدی شایع می‌نماید. ایراد بسیار

کلی تر در این تصور است که نفس دعوی در اساس ربطی به موسیقی نداشته و همدی جدال بر سر مذهب است.

با این فرض که الهام، توانایی منحصر به فرد، نفوذ و شیوه‌ی هنری مانند موسیقی، موضوعاتی به تمامی متفاوت با ارزش‌ها و شرایط خاص فرهنگی حاکم هستند، و اگر چه بسیاری از اله‌مان‌های مذهبی مسیحی در متن‌های واگنر یافته شده، نیچه حق نداشت که ایرادهای زیباشناسانه بر او وارد آورد به این بهانه‌ی غیر معمول که اله‌مان‌های مذهبی مسیحی به موسیقی واگنری راه جسته‌اند. تنها پاسخ به این دو نظریه جز این نیست: - هر دوی آنها به کلی اشتباه هستند.

در «اینک انسان» - نگارش نیچه از زندگی خودش - کتابی که سطر به سطر و جلد به جلد آن سرشار از صداقت است - درمی‌یابیم که به راستی واگنر برای نیچه چه ارزشی داشته است. در صفحه‌های ۴۱، ۴۴، ۸۴ و ۱۲۲ و ۱۲۹ بدون شک نیچه از اعماق قلب خویش سخن می‌گوید، - او چه می‌گوید؟ - در لحنی پر شور، قدرشناسی عمیق خویش نسبت به موسیقی دان بزرگ، عشق به او، سپاس‌گذاری‌اش به او را بیان می‌کند - که تا چه اندازه واگنر تنها آلمانی ارزشمند برای او بوده است - که تا چه اندازه دوستی‌اش با واگنر با ارزش‌ترین و شادمانه‌ترین لحظه‌های زندگی‌اش را ساخته است. - و تا چه پایه جدایی‌اش از واگنر او را کشت، و هنگامی که به یاد می‌آوریم، واگنر نیز از سوی دیگر، «تنهایی»‌اش را در پی از دست دادن «آن مرد» نیچه اعلام می‌کند، ناگزیر به این درک می‌رسیم که خصومت شخصی و تنفیری در کار نبوده است. احساس می‌کنیم که دعوی بالاتر از این بحث‌هاست، قضاوت بین این دو مانند دو همکار بازاری خرده‌پا نیست که دعوایی محلی و دیرینه داشته‌اند.

نیچه در کتاب «اینک انسان» ص ۲۴ می‌نویسد که او هیچ‌گاه افراد را به‌عنوان فرد ویژه‌ای مورد حمله قرار نداده است، و اگر نامی هم برده شده تنها برای رسیدن به منظور بوده است. مانند وقتی که کسی از ذره‌بین استفاده می‌کند تا کلیتی را نشان دهد، ولی لایه‌های پنهان و بغرنج مسئله را نیز نمایان می‌کند، وقتی او از دیوید اشتراوس^۱ بدون هیچ‌گونه دشنام و تلخی نام می‌برد، (زیرا او را نمی‌شناسد) وقتی او بی‌ذوقی فرهنگی را شخصی می‌کند، به همین ترتیب و معنا او از واگنر یاد می‌کند، هنگامی که می‌خواهد از سقوط کلی (عمومی) ایده‌های مدرن، ارزش‌ها و خلاقیت در هنر بگوید.

یکی از آرمان‌های نیچه، در سراسر زندگی‌اش، بازآفرینی فرهنگ اروپایی بود. در نخستین دوره دوستی‌اش با واگنر، او فکر می‌کرد که مرد مناسب رهبری این حرکت را یافته است. مدت‌های مدید که استادش را به عنوان ناجی ملت آلمان می‌دید، به عنوان پدیدآورنده، خلاق و نوآوری که می‌رفت تا جریان سقوط فرهنگی را در زمان خود مهار نماید و انسان را به شکوهی که در روزگار باستان مرده بود، رهنمون کند.

پس او وظیفه‌اش را به عنوان مرید درک و به تمامی خود را وقف این وظیفه کرد، تا آنجا که با وجود همه‌ی استعدادهای آشکار و دست آورده‌های ناب، به مدت مدیدی، تنها به عنوان «پادوی ادبی» در خدمت واگنر بود، در این قلمروها بود که موزیسین رو به پیشرفت، اغلب مورد علاقه قرار نمی‌گرفت.

به تدریج هرچه نیچه‌ی جوان رشد می‌کرد و در زمینه‌ی زندگی و انسانیت دارای نظریه‌ای مستقل می‌شد، این شک که آیا واگنر و او در یک مسیر پیش می‌روند، در او قوت می‌گرفت.

نیچه‌ی جوان آرمان‌های واگنر را شناخته بود (تشخیص داده بود) اما اکنون اندیشه‌ی بازآفرینی فرهنگ آلمانی، فرهنگ اروپایی، و ارزش‌گذاری دوباره‌ای که برای این دگرگونی و تغییر لازم بود، از نظرش بیرون از راه واگنرسم قرار داشت.

او می‌دید که همیشه واگنر را با استعدادتر از خودش می‌دانسته است. در این عشق چهره‌ای نیکو از دوست خود به وجود آورده بود که واقعیت سراینده‌ی «پارسیفال» با مرد خیالی‌اش یکی نبود.

زمان واقعیت را روشن نمود، دل‌سردی پس از دل‌سردی، افشاء پس از افشاء، او را به سرمزل رساندند، اگرچه در ابتدا، فطرت یا خوی مهربانش مانع از آن می‌شد، اما سرانجام تغییر احساس در او چنان قوی شد که دیگر از آن گریزی نبود، و نیچه در تاریک‌ترین حالت از نومیدی گرفتار شد. گرچه از تمایل انسانی خود پیروی می‌نمود، اما تا آخر با واگنر دوست ماند. و آن‌گونه که نشان داد، همچنان بر عقیده‌ی خود پای می‌فشرد. و این جز مردود شمردن و شکستن بت خود نبود.

«عقلانیت مسرت‌بخش»، «چنین گفت زرتشت»، «فراتر از نیکی و زشتی»، «تبارشناسی اخلاق»، «غروب خدایان»، «برضد مسیحیت»، همه‌ی این کتاب‌ها اندرزهایی بودند به بشریت که در همان مسیر کلی که امروز اروپاییان طی می‌کنند قرار می‌گرفت. چه پیش‌آمد؟ واگنر بسیار تند و سخت بر علیه نیچه نوشت؛ تصور دنیا درباره‌ی ایشان این‌گونه شد که آن دو، جروبحثی بسیار کم ارزش را در مطبوعات دامن می‌زنند، و اصل و اهمیت موضوع بر زیر خروارها پیش‌فرض و تحلیل گونه‌گون مدفون گردید.

نیچه بدون تحصیل، موسیقی‌دان بود. در دوران جوانی‌اش مدت‌ها، والدینش در تردید بودند که آیا او در رشته‌ی موسیقی آموزش تخصصی

ببیند. چون استعدادش در این رشته بسیار زیاد بود؛ و در صورتی که مادرش او را در مدرسه‌ای مشهور در «فورت‌س» به مدت شش سال تحصیلی نمی‌گذاشت، نیچه‌ی محقق، ادیب زبان‌شناس، به احتمال موسیقی‌دانی توانمند می‌شد.

هنگامی که از موسیقی سخن می‌گوید، آگاهانه است؛ و هنگامی که به ویژه به موسیقی واگنر می‌پردازد، این حقیقت ساده که سال‌ها در تربیتش^۱ با واگنر هم‌نشین بود به اندازه کافی دانش عمیق‌اش را در این زمینه بیمه می‌کند.

اکنون، نیچه یکی از نخستین کسانی بود که دریافت: اصول هنر بدون هیچ‌گریز به قوانین زندگی وابسته است. یک عقیده‌ی جزمی استیک (زیباشناسانه) ممکن است که نیروی زندگی را به پیش‌راننده یا بی‌فرد، چنان که یک عکس، یک سمفونی، یک شعر یا یک مجسمه می‌تواند بدینانه، هرج و مرج جویانه، مسیحایی یا انقلابی باشد همان‌طور که یک فلسفه یا علم هست. گفتن از نوع خاصی از موسیقی هم‌گام با زوال یا انحطاط فرهنگی، آمیزه‌ای از عقاید گوناگون و مستند برای نیچه بود؛ و به همین دلیل در سراسر فلسفه‌ی او، در انگاره‌های زیباشناختی‌اش اضطراب بسیاری تنیده است.

اگر در انگلستان و آمریکا برخورد نیچه به هنر واگنر هنوز هم تا اندازه‌ای درک‌شدنی نیست، بگذارید یادآوری شود که سال‌های طولانی قاره‌ی اروپا حق را به نیچه داده است. هر سال هزاران نفر بیرون از مرز اروپا به شمار مخالفین نظریه‌ی انقلاب بزرگ موسیقی در دهه‌ی هفتاد قرن نوزدهم افزوده می‌شوند. که او با یکی از حلقه‌های تعریف شده از

رمانتیک‌های شورشی فرانسوی بود، حلقه‌هایی که در آلمان و فرانسه مهر تأیید خورده بودند. و اگر چه ما در انگلستان هنوز در سوی واگنریم، و اگر ما هنوز نیچه را به این سبب که واگنر را موزیسینی برای مردم غیر موسیقایی خواند، مرتد و رافضی می‌دانیم؛ تنها به این دلیل است که بیشتر از تصورمان از تحولات بزرگ و روشن فکری که در قاره اروپا اتفاق افتاده است، جامانده‌ایم.

نیچه، در موسیقی واگنر، در دکتترین او، در تمام درکش از هنر، تصدیق و نفوذ، همواره گی پیشرفت و حتا تشویق را در آن سقوط و فساد تدریجی، که اکنون در اروپا شایع شده است، نیز می‌دید. و به همین بهانه بود که تا پایان زندگی‌اش واگنر را بسیار دوست داشت، انسان و دوستی که حتی در شب مرگ روحی‌اش، ما را اندرز می‌داد که واگنر موسیقی‌دان و آهنگ‌سازی هنرمند است.

آنتونی. ام لودواچی